

پیشگفتار نقد برنامه گوتا

برای درک مفهوم سوسیالیزم و کمونیزم هیچ کتابی پر اهمیت تر از «نقد برنامه گوتا» نیست.

از دیدگاه مارکس، هیچگاه تفاوت کیفی میان دو مقوله سوسیالیزم و کمونیزم وجود نداشت. سوسیالیزم صرفاً مرحله نخست کمونیزم است. در سوسیالیزم طبقات و دولت از میان رفته و به هر فرد در جامعه به اندازه سهمش در تولید اجتماعی از محصول آن تولید تعلق می‌گیرد. سپس در مرحله کمونیزم- با رشد کیفی نیروهای مولده در سطح جهانی و وفور اقتصادی- به هر کس به اندازه نیازش تعلق می‌گیرد. اما قبل از رسیدن به جامعه ی کمونیستی، جامعه وارد يك مرحله ی مشخص از تکامل می‌شود: مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم. جامعه ی در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم عمدتاً از طریق انهدام مالکیت خصوصی بر وسائل تولید (زمین، صنایع، بانک ها و غیره)، انحصار تجارت خارجی و معرفی اقتصاد با برنامه تعیین می‌شود. در این جامعه، تولید دیگر توسط قانون ارزش تعیین نمی‌شود. اما در این جامعه، برخلاف جامعه آتی سوسیالیستی، يك تضاد اساسی میان وجه تولید که دیگر غیرکاپیتالیستی است و وجه توزیع که اساساً بورژوازی باقی می‌ماند، وجود خواهد داشت.

مارکس در «نقد برنامه گوتا»، به تفصیل به بقای نابرابری های اجتماعی در دوران انتقالی و حتی در مراحل اولیه سوسیالیزم اشاره می‌کند. وی علت این نابرابری ها را بقای معیارهای بورژوازی در توزیع می‌داند (انگیزه های مادی، مبارزه برای ارتقاء دستمزدها، نابرابری در مصرف و غیره).

این تضاد اساسی دوران انتقالی از این واقعیت ناشی می شود که وجه تولید سوسیالیستی در قیاس با وجه تولید سرمایه داری، مرحله بسیار عالی تری از تکامل نیروهای مولده را طلب می کند. مرحله وفور مادی که معیارهای بورژوازی توزیع را غیر ضروری می کند.

برای حل تضادهای این جامعه، دو تکلیف اساسی تاریخی می باید تحقق یابند: اول، تقسیم کار طبقاتی، اقتصاد پولی و گرایش به سود جویی و ثروتمند گشتن و کلیه پازمانده های ایدئولوژیک سرمایه داری و غیره می باید آگاهانه از بین بروند. دوم، رشد مؤثر نیروهای مولده در راستای ایجاد وفور اقتصادی برای تمامی بشریت می باید تحقق یابد.

در این مرحله، تولید کالای، طبقات اجتماعی و دولت نیز می باید مرحله اضمحلال خود را طی کنند. در مرحله انتقالی، از دولت صرفاً برای جلوگیری از بازگشت طبقه ی حاکم سابق و تنظیم فعالیت های اقتصادی روزمره استفاده می شود. با پایان پذیرفتن این نقش، دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز باید از بین برود. البته سرعت انهدام دولت و طبقات نه تنها بستگی به مبارزات طبقاتی داخلی دارد، که با مبارزات طبقاتی بین المللی نیز پیوند خورده اند.

بیان کننده این امر است که در مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، همگام با یکدیگر باید طی شوند. اما، این روند شاید بطور ایده آل پیش نرود و جامعه بطور اجتناب ناپذیر- با برخی از ناهنجاری های معین بورکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه ی سرمایه داری، چنانچه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می گرفت که می توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری های بورکراتیک اجتناب ناپذیر نمی بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه داری کارگران را در کلیه سطوح زندگی بیگانه می سازد و از طریق تحمیل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بر وقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار

و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی- که آنان را قادر به عهده‌گیری فوری اداره جامعه می‌سازد- محروم می‌کند. کارگرانی که پس از ساعت‌ها کار طاقت‌فرسا به محل مسکونی خود باز می‌گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی‌ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نمی‌کند. بنابراین، شکلی از نیابت قدرت- که بنوبه خود میتواند به ناهنجاری‌های بورکراتیک منجر شود- اجتناب‌ناپذیر است.

اما، این قدرت که به نیابت جامعه- در این مرحله- برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام‌های مؤثر بر می‌دارد- می‌باید شکل ویژه‌ای داشته باشد. چنین قدرتی می‌باید دمکراتیک‌ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دمکراسی‌ای بسیار عالی‌تر از "دموکراسی بورژوائی" حاکم بر کشورهای سرمایه‌داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه‌ی قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین‌گردند. این قدرت، "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" نامیده می‌شود. قدرتی است که به نمایندگی از کارگران و زحمتکشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه)- بر اساس تضمین دمکراسی کارگری (قدرت شورایی)- روند عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را تسهیل و عملی می‌کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت و یا جایگزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی با "دیکتاتوری حزب" و یا "خبرگان روشن فکر" و سرکوب مخالفان سیاسی به نام طبقه کارگر محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیسم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه‌داری هموار می‌کند.

م. رازی

۵ آبان ۱۳۸۳